فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc159254169)

[پیشگفتار 2](#_Toc159254170)

[بحث اول: شرط محقق موضوع 2](#_Toc159254171)

[احتمالات در کانون اصلی آیه 5](#_Toc159254172)

[احتمال اول 5](#_Toc159254173)

[احتمال دوم 5](#_Toc159254174)

[احتمال سوم 6](#_Toc159254175)

[احتمال چهارم 6](#_Toc159254176)

[احتمال پنجم 6](#_Toc159254177)

[احتمال ششم 7](#_Toc159254178)

[احتمال هفتم 7](#_Toc159254179)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

عرض شد که در آیه شریفه نبأ یک بار تمسک شده است به مفهوم وصف که از آن بحثی ارائه شد و در مقام دوم مفهوم شرط بود و این استدلال به مفهوم شرط در آیه برای حجیت خبر عادل و ثقه یک امر تاریخی سابقه‌دار است از عصور متقدم مطرح بوده است و جمع زیادی به مفهوم در آیه گرایش داشته‌اند شاید بتوان گفت در متقدمین یعنی قبل از این عصر تدقیقات خیلی وسیع استدلال به آیه مقبول‌تر بوده است، در متأخرین هم معرکه آراء است از یک طرف شیخ است که مفهوم شرط را نفی می‌کند و از طرف دیگر مرحوم آخوند خراسانی رضوان الله تعالی علیهما است که می‌فرمایند مفهوم دارد و بعد از این دو بزرگ یک طرفه نشده است و همچنان این نزاع و دو رأی در فضا و اجواء موصول سریان و جریان داشته است و تا حدی که تغییر رأی هم در ادوار اصولی بزرگان هم وجود دارد از جمله آقای خویی که در خود مصباح آمده است و ظاهراً مرحوم شهید صدر هم در دوره‌های اصولشان تغییر رأی داده آن (من با دقت الان نمی‌گویم) در مباحث آقای حائری‌ عدم مفهوم را به ایشان نسبت می‌دهد ولی در بحوث مفهوم را به ایشان نسبت می‌دهد در حلقات هم می‌گویند مفهوم دارد و لذا گویا یک تبدل رأی در آرای مرحوم شهید صدر هم هست.

اشاره کردیم به بعضی از آقایان که قائل به مفهوم هستند و آقایانی که قائل به مفهوم نیستند و گفته شد عمده نزاع اینجا میان کسانی است که علی‌الاصول برای شرط قائل به مفهوم هستند و الا کسی که قاعده کلیه را عدم مفهوم بداند علی‌الاصول تکلیفش روشن است.

به بیان دیگر عمده دعوا میان کسانی است که قائل به مفهوم هستند گرچه میان قول به مفهوم برای شرط به عنوان قاعده کلیه و مفهوم شرط در این آیه من وجه است یعنی کسانی هستند که علی‌الاصول قائل به مفهوم هستند و اینجا می‌گویند مفهوم دارد و از آن طرف کسانی قائل به مفهوم هستند ولی اینجا می‌گویند به خاطر یک جهاتی که یکی از آن جهات محقق موضوع است مفهوم ندارد.

بر عکس آن هم ممکن است کسی بگوید با قرائنی اینجا مفهوم دارد ولو اینکه در کل شرط قائل به مفهوم نیستند. هر سه فرض اینجا متصور است.

دیروز یک بیانی را از مرحوم عراقی نقل کردیم و گفتیم شهید صدر هم به آن اشاره دارند؛ به ترتیب جلو می‌رویم.

# بحث اول: شرط محقق موضوع

بنا بر این که مفهوم شرط را علی‌الاصول بپذیریم در آیه شریفه این است که این شرط محقق موضوع هست یا خیر؟ این بحث اول است

بخش عمده‌ای از این نزاع مفهوم داشتن یا نداشتن به این برمی‌گردد که این شرط محقق موضوع است مثل آن رزقت ولدا فاختنه، یا اینکه محقق موضوع نیست مثل اذاکان العالم عادلاً فاکرمه آیا محقق موضوع است یا محقق موضوع نیست؟

در یک مواردی محقق موضوع بودن یا عدم محقق موضوع بودن وضوح دارد و آدم بر اساس آن وضوح استظهار می‌کند ولی یک مواردی است که محقق موضوع بودن یا نبودن که اساس مفهوم داشتن یا نداشتن است دچار یک ابهام است، این ابهام هم برمی‌گردد که جمله شرطیه را چگونه معنا بکنیم؟

پس یک جاهایی معلوم است وضوح دارد که آدم استظهار می‌کند ولی یک جاهایی جمله دارای ابهام می‌شود از لحاظ تحلیل بافت قضیه، در آن تحلیل دو سه احتمال می‌آید بر اساس آن یکی محقق موضوع می‌شود و بنا بر یک تحلیل دیگر غیر محقق موضوع می‌شود و این محقق موضوع شدن یا نشدن به این برمی‌گردد که تحلیل ما در یک گزاره‌ای چگونه انجام بشود و به این برمی‌گردد که آن موضوع قبل از شرط چیست؟ این نکته کلیدی است.

علت اینکه جمله شرطیه مفهوم پیدا می‌کند این است در مثال پیاده کنیم، می‌گوییم اذاکان العالم عادلاً فاکرمه اینجا اگر بخواهیم باز بکنیم دو گزاره داریم؛ یک گزاره هست که العالم فاکرمه، یا اکرم العالم، این در دل این قضیه شرطیه یک اکرم العالم وجود دارد، در اکرم العالم موضوع عالم است و اکرام هم وجوب است، این قضیه حملیه‌ای که در اینجا پنهان است، موضوع عالم است در جمله شرطیه می‌آید عالم را سنگ بنا گرفته است، عالم موضوع اصلی است و خارج از شرط است، موضوع شرط است، شرط می‌گوید اگر این موضوع اصلی عالم بود (تقسیماتی دارد یک قسم عالم است) اکرام می‌آید، این دو قضیه را کنار هم بگذارید، اکرم العالم، جمله حملیه است موضوع عالم است محمول هم اکرم است همین قضیه وقتی در یک بافت شرطی قرار می‌گیرد، شرط روی متأخر از موضوع می‌آید، یعنی عالم محور است اگر این که اکرام به آن ربط دارد اگر عادل بود (شرط می‌کند) اکرام واجب است به همین دلیل هم مفهوم پیدا می‌کند. فرضی است یک قضیه پایه‌ای مفروض است آن قضیه یک موضوعی دارد حالا می‌گوید این را محدود به حالت آن می‌کنم، مشروط به این حالت می‌کنم، پس یک موضوعی مفروض است که آن موضوع فراتر از این شرط مصداق دارد این جمله شرطیه مفهوم دار می‌شود

اما جمله محقق موضوع، شرطش همان موضوع آن است، ان رزقت ولداً، رزق ولد یعنی وجود ولد، وجود ولد موضوع است، پس در جایی جمله شرطیه را مفهوم دار می‌دانیم که در واقع بشود دو گزاره فرض کرد، یک گزاره پایه، که قبل از اینکه شرطی در کار باشد معقول باشد می‌گوید اکرم العالم، این معقول است جمله شرطیه در رتبه متأخر آن را تقیید می‌کند و تحدید می‌کند، اصلاً شرط یعنی این. این شرط مفهوم دار است و الا ان رزقت ولدا فاختنه، این یک گزاره پایه‌ای وجود دارد اصلاً فراتر از بچه باشد، چنین چیزی نیست. همه گزاره‌ها وجود موضوع در آن مفروض است. این اساس کار تفاوت بین جمله‌های شرطیه محقق موضوع و غیر محقق موضوع است، شرط غیر محقق موضوع که مفهوم دارد در واقع آنجا دو قضیه وجود دارد؛ یک قضیه فرضی پایه که همان جمله حملیه است، اکرم العالم، العالم اکرمه و جمله شرطیه که روی این یک باز مضاعفی سوار می‌کند می‌گوید آن اکرم العالم که مطلق مفروض است به حالتی که اذاکان العالماً محدود کردم

پس آن موضوع در قضیه حملیه پایه موضوع اصلی می‌شود و آن کانون و محور کار می‌شود آن محور را می‌گیرد و می‌گوید این محور اگر در این قالب درآمد، یجب الاکرام و مفهوم آن می‌گوید اگر در این قالب نبود و در قالب دیگری بود، لا یجب.

پس یک محور گرفته است که تقسیم دارد شرط می‌گوید اگر این‌جور بود این حکم است مفهومش می‌شود که اگر در این قسم نبود و در قسم دیگر بود آن حکم بود درحالی‌که در محقق موضوع این نیست، ان رزقت ولدا یک فرض دارد و قضیه حملیه پایه‌ای ندارد که بگوییم کانون محوری دو حالی دارد.

پس در جمله شرطیه باید یک موضوع محوری و کانونی پیدا کنیم که برای آن دو حالت متصور باشد تا بافت شرطی بگوید این، این‌جوری است و آن هم بالمفهوم نیست و این حکم را ندارد.

آن وقت گاهی این نقطه کانونی و موضوعی که دو حالت دارد در سیاقت و بافت کلام واضح است مثل اینجا که اذاکان العالم عادلاً اینجا آن اسم‌کان موضوع محوری است، اذاکان العالم عادلاً از نظر ادبی واضح است اما یک جایی وضوح ندارد مثل اینکه می‌گوید ان اتاک عالم درهماً فخذ منه، موضوع محوری این درهم است؟ عالم است؟ اینجا آدم می‌ماند که آن موضوع محوری چیست؟ اگر یکی از اینها را محور بداند دو حالت متصور است و جمله شرطیه غیر محقق موضوع می‌شود اگر یک جور دیگری بگیرد دو حالت متصور نیست، محقق موضوع می‌شود. در جاهایی مثل اذاکان العالم عادلاً واضح است که محور عالم است، دو حالت دارد و شرط هم تنویع کرده است و مفهوم هم پیدا می‌شود اما در یک جایی این وضوح را ندارد.

از قبیل همان که در آیه نبأ می‌بینیم؛ اگر بگوید ان اکرمک احدٌ فاکرمه ان اکرمک عالمٌ فاکرمه، ان جاءک عالم بدرهمٍ فخذ منه، ان اتاک عالم درهماً فخذ منه، اینجا وضوح آن عالم عادلا را ندارد که بگوییم که عالم محور است و دو قسم دارد یا اینکه بگوییم مثل ان رزقت ولداً است که محور رزق الولد است، وجود الولد است و وجود الولد نسبت به ختنه یک حالت دارد، فقط اینجا متصور است و حالت دیگری نیست که اختن با حالت دیگر هم متصور باشد. لذا مفهوم ندارد.

این یک مسئله اساسی است که باید کانون محوری را پیدا کرد و معلوم کرد آن کانون محوری نسبت به این حکم یک صورتی است؟ یک خط است؟ محقق موضوع می‌شود یا دو حالت برای آن متصور می‌شود؛ شرط غیر محقق موضوع می‌شود و دارای مفهوم. جاهایی وضوح دارد و جاهایی وضوح ندارد، در این آیه شریفه آن وضوح نیست لااقل در بادی امر آن وضوح نیست دلیل ان است که آقا ضیاء فرمودند سه جور می‌شود تبیین کرد در کلام شیخ و آخوند و نائینی معمولاً دو احتمال را می‌آورند، ایشان یک مقدار بازتر کرد و سه احتمال کرد.

برای اینکه با این مقدمات همه فروض در مسئله مطرح بشود؛ شش هفت احتمال در آیه وجود دارد از احتمالات ضعیف تا احتمالات قوی.

الان سؤال این است که آن موضوع محوری و کانونی در آیه را پیدا بکنید؛ موضوع محوری و کانون اصلی در آیه چیست تا ببینیم آن موضوع نسبت به این حکم محقق موضوع است یا منوع موضوع است؟ تا ببینیم موضوع محوری چیست تا شرط را با آن بسنجیم که معقد آن است؟ یا منوع آن است؟ اصل سؤال با این مقدمات این می‌باشد.

الان وقتی می‌گوییم اذاکان العالم عادلاً معلوم است، عالم موضوع است در این جمله شرطیه یعنی کانون و محور است و عادل منوع است یعنی یک قسمی از عالم عادل است و یک قسم دیگر غیر عادل است، اما ان رزقت ولداً فاختنه، ولدا در اینجا با رزقت یکی است یعنی وجود ولد، منوع نیست، لذا مفهوم ندارد اما عالم عادلاً عالم موضوع محوری و کانونی است، عادل شرط است (به تعبیری که ما عرض می‌کنیم) اینجا چون منوع است مفهوم پیدا می‌کند. در این دو مثال واضح است که یک جا معلوم است که منوع است، یکی است و محقق موضوع می‌شود و یک جا هم معلوم است که شرط نسبت به آن موضوع منوع است

حالا در آیه شریفه با ادبیات خودمان نه با عباراتی که مرحوم آقا ضیاء یا بزرگان دیگر فرمودند می‌گوییم هفت احتمال اینجا وجود دارد که در سه احتمال نبأ موضوع کانونی می‌شود، دو احتمال فاسق موضوع کانونی می‌شود و دو احتمال هم الجائی یا المخبر می‌شود

چرا این هفت احتمال می‌شود؟ دلیل این است که در این آیه شریفه سه مفهوم کلیدی وجود دارد؛ یکی نبأ و یکی فاسق و یکی هم جائی است.

# احتمالات در کانون اصلی آیه

با این مقدماتی که گفته شد احتمالات را عرض می‌کنیم که سه احتمال این است که نبأ را اصل بگیریم

## احتمال اول

این است که نبأ بما هو هو آن موضوع کانونی و محوری است که جمع زیادی همین را می‌گویند و این مبنای مفهوم داری آیه می‌شود بگوییم **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾**[[1]](#footnote-1) آن چیز اصلی که محور است، نبأ است که احتمال هم قوی است بقیه در شرط ملحق به نبأ آمده است نبأ مثل عالم در اذاکان العالم عادلاً است، نبأ بما هو، جنس نبأ است. جمله بخواهد بازسازی بشود**﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾** یعنی النبأ ان جاء به فاسقٌ یجب تبیّن عنه یا حجة، مثل اینکه آنجا بگوییم العالم اذاکان عادلاً، اینجا که جلو می‌آورید روشن می‌شود و الا در عربی لازم نیست جلو بیاید، لازم نیست حتی بعد از کان آنجا باشد ممکن است در آخر جمله قرار بگیرد چون مفعول است. اینجا کانون را مفعول می‌گیریم مثل اینکه آنجا موضوع کانونی را اسم‌کان گرفتیم، در این جمله آن موضوع محوری و کانونی همین نبأ می‌شود که در اینجا مفعول است. آن وقت فعل و فاعل شرط می‌شود، آن عادلاً می‌شود. این احتمال اول، النبأ ان جاء به فاسقٌ اینجا مفهوم این می‌شود النبأ، (یعنی فرض کرده است نبأیی وجود دارد،) ان لم یجئ به فاسقٌ این‌جوری می‌شود.

## احتمال دوم

این است که مطلق نبأ را موضوع قبل از شرط و موضوع کانونی نگیریم بلکه نبأ فاسق بگیریم، آن وقت این‌جور می‌شود؛ نبأ الفاسق ان جاءکم، شرط ان جاءکم است و موضوع نبأ الفاسق است و لقب و وصف هم می‌گوییم مفهومی ندارد در این احتمال شرط محقق موضوع می‌شود و مفهومی ندارد، اگر نبأ الفاسق آمد، معلوم است اگر نیاید نبأ الفاسقی نیست، مثل ان رزقت ولداً اگر رزق ولد نباشد، ولدی نیست. این احتمال دوم است که مطلق نبأ کانون نباشد، نبأ الفاسق باشد این مفهوم نیست، برای اینکه شرط محقق موضوع می‌شود.

## احتمال سوم

که در کلام آقا ضیاء بود، النبأ المجئ به، قید مجئ به نبأ می‌خورد، نبائی که آورده شده است، شرط ان جاء به فاسقٌ است، ان جاء به فاسقاً، النبأ مجئ به، خبری که رسیده است یعنی محقق شده است، این خبر اگر فاسق آن را آورده است. این هم احتمالی بود که در کلام مرحوم آقا ضیاء بود و این مفهوم پیدا می‌کند و مفهوم در اینجا واضح‌تر است برای اینکه می‌گوید نبأ مجی به، نبأ موجود را فرض گرفته است، در نبأ فاسق ممکن است سالبه به انتفاع موضوع متصور باشد ولی اینجا سالبه به انتفاع موضوع ندارد، النبأ مجئ به، خبری که رسیده است، مفروض الوجود است، اگر جاء به فاسقٌ خیلی مفهوم قشنگی دارد.

در احتمال اول می‌گوید نبأ بما هو مفهومٌ بما هو مفهومی که یمکن وجوده و یمکن عدمه، در نتیجه و مفهوم می‌شود اگر خبری نرسید اعم است از اینکه اصلاً نباشد یا باشد و فاسق نیاورد. فرق این احتمال یک و سه این است که در یک اگر درست هم بشود یک عقبه دیگر جلوی پا هست که آیا مفهوم سالبه به انتفاع موضوع را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ که آقای خویی هم دارد اما در النبأ المجئ به دو احتمال سالبه به انتفاع موضوع و محمول نیست، نبأ موجود؛ اگر فاسق آورد حجت نیست، مفهوم دارد اگر عادل آورد حجت است.

## احتمال چهارم

می‌گوید محور و کانون جمله شرطیه در اینجا فاسق است، احتمال چهارم می‌گوید فاسق محور است، الفاسق ان جاء بنبأ، آیه می‌خواهد راجع به فاسق بحث کند، فاسق اگر خبری آورد تبیّن بکنید، موضوع فاسق شد، مثل اینکه در آن جمله عالم موضوع بود اینجا فاسق موضوع است، فاسق و غیر ثقه موضوع محوری است. این محقق موضوع است برای اینکه تبیّن و تحقیق و حجیت و امثال اینها مربوط به مجئ است.

می‌گوید ان اتاک زیدٌ درهماً فتصدق علی الفقراء، این هم یک احتمال که فاسق محور باشد و چیز مستبعدی هم نیست، الفاسق ان جاء بنبأ فتبیّنوا حالا فاسق اگر نبأ نیاورد ممکن است احکام دیگری داشته باشد ولی در ارتباط با نبأ چیز دیگری متصور نیست و با این ملاحظه محقق موضوع می‌شود با یک وجه دقیقی.

## احتمال پنجم

این است که الفاسق الجائی بنبأ، الجائی، الفاسق مقید به جائی، فاسقی که چیزی می‌آورد، اگر نبأ آورد فتبینوا این احتمال پنجم است که به این شکل درمی‌آید و مفهوم هم ندارد.

## احتمال ششم

مربوط به این است که الجائی محور است، این اضعف احتمالات است، الجائی و المخبر، احتمال ششم این است که بگوییم الجائی، کسی که چیزی را می‌آورد، ان‌کان فاسقاً و جاء بنبأ فتبیّنوا اینجا آورنده اگر آورنده فاسقی باشد و نبأ بیاورد تبین لازم است آن وقت احتمال مفهوم و عدم مفهوم، هر دو هست.

## احتمال هفتم

این است که الجائی یا المخبر، مخبر به نبأ موضوع باشد با قید به نبأ، یعنی المخبر بنبا، الجائی بنبأ، آن که خبر می‌آورد اگر فاسق باشد فتبیّنوا اینجا مفهوم خیلی خوبی دارد، الجائی بنبأ، (این هم بعید نیست و خیلی دور از آبادی نیست) یعنی المخبر، در آیه این احتمال را می‌دادیم که المخبر اصل قصه است، در کلام نیامده است.

المخبر یعنی الجائی ببنأ ان‌کان فاسقاً فتبینوا که جائی به خبر یا مخبر کانون اصلی می‌شود و فسق و فاسق بودن شرط می‌شود و مفهوم خیلی واضحی دارد.

احتمال دوم و سوم و هفتم حتماً مفهوم دارد، در احتمال ششم تردید هست و بقیه مفهوم ندارد. یعنی سه مفهوم در آیه آمده است، نبأ، فسق، مجئ، کانون اصلی یکی از اینها می‌تواند باشد در هر کدام باشد (مطلق یا مقید) نتیجه این هفت احتمال می‌شود در اذاکان العالم عادلاً معلوم بود که عالم محور است، عادل شرط بر آن سوار می‌شود و در آیه می‌خواستیم ببینیم محور چیست؟ تا در نتیجه شرط هم مشخص بشود آن وقت می‌توان فهمید محقق موضوع است یا غیر محقق موضوع است.

این دستگاه بحثی است که اینجا وجود دارد هر چه آقایان را ببینید تعابیر متعددی آمده است ولی روح آن‌ها همین هفت احتمال است و بیرون از اینها نیست و تقریباً حصر عقلی است. با یک احتیاطی می‌گویم حصر عقلی است.

1. [سوره حجرات، آيه 6.](http://lib.eshia.ir//17001/1/516/6) [↑](#footnote-ref-1)